

## فرصت تفکر و حل مسئله را از کودکان نگیریم

یک روانشناس گفت: مهم‌ترین رشدی که می‌تواند برای کودک در هفت سال نخست زندگی اتفاق بیفتد، باور او به توانایی حل مسئله است، به شرط اینکه والدین فرصت تفکر و حل مسئله را از او نگیرند.



یک روانشناس گفت: مهم‌ترین رشدی که می‌تواند برای کودک در هفت سال نخست زندگی اتفاق بیفتد، باور او به توانایی حل مسئله است، به شرط اینکه والدین فرصت تفکر و حل مسئله را از او نگیرند.

کودک و بازی‌مسائل رفتاری کودکان، یکی از موضوعات مهم و چالش برانگیز برای والدین و مربیان است. شاید یکی از دلایل بروز بسیاری از این مسائل، نبود آزادی منطقی برای کودکان در سن پادشاهی است. با توجه به اینکه ۱۴ تا ۲۰ مهرماه، هفته ملی کودک نام گذاری شده است، به همین مناسبت خبرنگار ایکن‌ا از اصفهان درباره یکی از موضوعات مهم و بحث برانگیز در حوزه تربیت کودک که در فرهنگ ایرانی جایگاه ویژه ای دارد، یعنی «پادشاهی کودک در هفت سال نخست زندگی» با فاطمه زارع، حافظ کل قرآن و روانشناس گفت و گو کرده است. در شماره اول این گفت و گو، به مفهوم آزادی کودک تا هفت سالگی و رویکردی که می‌تواند به تربیت صحیح و سالم او کمک کند، می‌پردازیم. در ادامه متن این گفت و گو را می‌خوانیم.

ایکن - نقش یک خانواده ایده آل را در سنین پادشاهی کودک تبیین کنید.

خانواده، تجلی گاه و مجرای تربیت محسوب می‌شود و در این تجلی گاه، خانواده ای موفق است که در آن اولیا با یکدیگر تفاهم خوبی داشته باشند؛ به عبارتی هر چقدر تعارض و تنش میان والدین کمتر و تفاهم آن‌ها بیشتر باشد، ثمره بهتری در میان فرزندان خواهد داشت. البته وقتی وارد مدرسه می‌شویم، این اولیا شامل پدر، مادر و اولیای مدرسه می‌شوند. از نکات بسیار خوب این موضوع این است که خانواده، اولیا و کادر مدرسه در کنار بچه‌ها به دلیل این مفاهمه‌ها، اختلاف‌ها و حل کردن اختلافات به رشد می‌رسند.

ایکن - اینکه گفته می‌شود کودک در هفت سال نخست زندگی پادشاه است، چه معنایی دارد؟

طبق روایات، کودک در هفت سال نخست زندگی، پادشاه است. حیطه پادشاهی کودک آن گستره ای را دربرمی‌گیرد که توانایی‌ها و استعدادها و در حال شکوفایی هستند و او در واقع، پادشاه رشد توانمندی‌ها و استعدادهاش محسوب می‌شود. اینجاست که من والد باید مدیریت پادشاهی را به او آموزش و اجازه دهم تا آزمون و خطا کند.

ایکن - منظور شما از آزمون و خطا چیست؟

یعنی اینکه وقتی برای مثال کودکی می‌افتد، دردش می‌گیرد، گریه می‌کند و به من نگاهی می‌اندازد، من در اینجا به او برای برخاستن کمک نمی‌کنم. در عوض چه کار می‌کنم؟ با نگاه حمایتش می‌کنم و به او می‌فهمانم که اتفاقی نیفتاده است. حالا در نظر بگیرید که بچه ای افتاد و شروع به گریه کرد. بیایید رفتار والدین را تحلیل کنیم. مادری می‌دود و او را در آغوش می‌گیرد. او فکر می‌کند که با این کار، حس حمایت به کودک دست می‌دهد؛ اما این حس، موضعی است. قدری عمقی تر بررسی کنیم و ببینیم که کودک از این برخورد، چه حسی تجربه می‌کند؟ او فکر می‌کند اتفاق بسیار بزرگی افتاده و چه فاجعه ای رخ داده است، چقدر بد که دردش گرفت، دیگر نمی‌تواند از جا برخیزد و برای برخاستن به مادر و حمایت او نیاز دارد.

بنابراین مهم است که من در مقام مادر بدانم توانایی‌های کودکم چیست و چه زمانی وقت بروز آن است. به یک مثال دیگر توجه کنید. من یک فرزند دارم و متناسب با سن رشدی اش می‌دانم که در سه ماهگی دست‌هایش چقدر می‌تواند تکان بخورد و چطور می‌تواند وسایل را بگیرد. می‌دانم که حدوداً چه زمانی می‌تواند بنشیند. می‌دانم که حدود شش ماهگی به بعد می‌تواند چهار دست و پا برود یا حدود یک سالگی می‌تواند راه برود.

فرض کنید که اکنون کودک من چهار دست و پا می‌رود، کم کم می‌بینم که دستش را به سطوح گوناگون می‌گیرد و برمی‌خیزد. من در برخاستن به او کمک نمی‌کنم و زمانی که او مدام دستش را می‌گیرد و تلاش می‌کند که بایستد، من فقط مشاهده گر هستم؛ در واقع متوجه می‌شوم که او اکنون به رسش لازم برای این کار رسیده است. پس گام اول، آگاهی مادر از توانمندی‌های فرزندش محسوب می‌شود.

گام دوم این است که من در مقام مشاهده گر متوجه می شوم که فرزندم چه زمانی به این سطح رسیده است و باید بدانم وقتی کودکم به سطحی می رسد که دستش را به در و دیوار می گیرد و می خواهد بایستد، من چه کاری باید انجام دهم؟ در این زمان من همراه کودکم نیازسنجی می کنم، متوجه می شوم که او اکنون به حدی رسیده که می خواهد بلند شود و حرکت کند؛ پس طبیعتاً دستش را به دیوار می گیرد.

وظیفه من چیست؟ آیا باید برای مرتبه اول، دست کودک را بگیرم؟ خیر. من هیچ کاری انجام نمی دهم، بلکه در نقش یک مادر شرایط محیطی را مهیاتر می کنم؛ برای مثال در نظر بگیرید که برای راه رفتن کودک، هیچ چیز غیر از دیوار نباشد؛ اما من می توانم فضایی ایجاد کنم که در آن چهارپایه ای هم باشد.

من برایش کاری انجام نادم، اجبارش نکردم. از آن طرف بغلش هم نکردم. این دو مورد بسیار مهم است؛ بنابراین آنچه ما در رشد کودکمان با آن مواجهیم، توجه به این موارد است: نخست، مانع کودک نشدن و دوم، او را اجبار نکردن.

حالا کودک من کم کم دستش را به دیوار می گیرد و برمی خیزد. یک قدم، دو قدم از این صندلی به سوی صندلی دیگر می رود. من چه کار انجام می دهم؟ دو تا صندلی را کمی فاصله می دهم. او از اینکه از این صندلی به آن صندلی برود، باید در مرتبه های اول برای خودش حل مسئله کند. رد دیوار را می گیرد و همین طور راه می رود، بعد صندلی را می گیرد و راه می رود. اگر به رفتار کودکان در این سن دقت کنید، می بینید که چقدر متفکر هستند و چقدر مانند یک مهندس فکر می کنند، نقشه می کشند و حل مسئله می کنند تا بتوانند فاصله آن صندلی را که زیاد شده است، طی کنند.

حتی بعضاً به اطرافشان نگاه می کنند. با چشم هایشان و با زبان بی زبانی شان التماس هم می کنند که کمک می خواهند. وقتی کمک می خواهند، من چه کنم؟ اگر فاصله صندلی ها را کم کنم، آیا کار درستی انجام داده ام؟ یا اینکه نگاهی محبت آمیز از روی قوت و قدرت و اینکه من به تو اعتماد دارم، به او بیندازم؟ در حقیقت او همین که فکر می کند من هستم و این حمایت را انجام می دهم، کافی است.

در اینجا مهم ترین رشدی که برایش اتفاق می افتد، باور به توانایی داشتن است. این من می توانم و حل مسئله ای که دارد، یک روز در کلاس اول، دوم، پنجم، راهنمایی و دبیرستان به حل معادله تبدیل می شود، به شرط اینکه آنجا من دخالت نکرده و فرصت تفکر و حل مسئله را از او نگرفته باشم.

زهراسادات محمدی